

[۸۶ الف] ناگاه سلاله خاندان حضرت خیرالبر [۱] یا امیر معزالدین شامیرا ،
شعر:

رخت ازین منزل فانی بر بست به طربخانه باقی بنشست
و در « مزار سر قبر کشتی گیران » که خود ترتیب داده بود در پهلوی پدر
۵ بزرگوارش برهانا میرزا خلیل الله^۱ مدفون گشت .

و از آن جناب خلف ارجمندی بیادگار ماند میرزا نورا نام که به حلیه
جمال آراسته بود وهم به پیرایه کمال پیراسته . صورتش از کمال معنی خبر می داد
و کمال معنیش در آینه صورت جلوه می کرد ، شعر :

صورتت می بینم و حیران معنی می شوم

تا چه معنی لطیفی تو که اینت سورتست

۱۰ و آن سلاله سادات عالی درجات چراغی بود روشن از شبستان خاندان
خلیل الرحمن ، و سروی بود قد کشیده از بوستان نجابت و احسان ، شعر :

نهای بود قدش سر کشیده ز گلزار خلیل الله دمیده

گلی روشن به بستان رسالت [۸۷ ب] چو شمعی در شبستان جلالت

۱۵ و هم در آن ایام که والد غفران پناهش به جنات عدن شتافت اختر بخت

بلندش از مطلع سعادت طلوع نموده روی ارادت و بندگی به آستان ملایک آشیان

خاقان کامیاب سپهر رکاب شاهنشاه زمین و زمان ، شعر :

شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست

بر اوج سپهر نور ماه و خورشید بر قبه چتر آسمان رفعت اوست

۲۰ ابوالمظفر شاه عباس الصفوی الموسوی بهادرخان منظور انظار شفقت و تربیت گشت

و پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال آن مهر اوج نجابت تافته برتبه

مجالست مجلس بهشت آیین و مصاحبت خسرو روی زمین سرافتخار باوج مباحات

رسانیده بین الاقران بدین پایه والا سر بلندی یافت . و چون مجالست که فلك كج-

رفتار ارباب عز و ناز بلکه سایر ناس را [۸۸ الف] آسوده و برقرار گذارد ناگاه به

عارضه‌ای مبتلی^۱ گشت، چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در برابر ابراء آن مرض و ازاله آن سعی نمودند صورت صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن قدس در پرواز درآمد. خاقان جهان نظر بر خدمات پسندیده و اخلاص گزیده آن جناب انداخته مقرر فرمود تا نعش او را به مشهد مقدس معلى نقل نموده در آن ارض متبرك اعنى ۵ روضه مطهره مدفون ساختند.

بر ضمایر هوشمندان آگاه پوشیده نماند که آن شکوفه گلزار مرتضوی **میرزا نورا** جوانی بود از خاندان مجدد و کمال و دودمان جاه و جلال. آباء و اجداد او چنانچه سبق ذکر یافت صاحب مال و جاه بوده نعمتی فاخر و مالی وافر به میراث به آن جناب رسید و چون به شرب مدام و بخشش تمام شغفی تام داشت، اکثری ۱۰ آن مال و املاک و رقبات را [ب ۸۸] در معرض بیع در آورده با مجلسیان نشاط و حریفان ظریف و ندیمان شریف صرف و بخشش نمود. و چون سن شریفش به چهل سالگی رسید چنانچه اشاره بدان شده روی به عالم باقی آورد، شهر :

هر کس به بهانه‌ای درین دیر فنا شد عازم آن سرای جاوید بقا

باقی نبود کسی به عالم ابدی غیر از احدی که نیست اورا همتا ۱۵

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که **میرزا محمد شریف** ولد مرحوم

مولانا شهاب الدین علی بافقی خال مسود اوراق همشیره زاده میرزا نورا و صبیبه-

زاده معزا شاه میراست. لاجرم طوطی بنان در شکرستان احوال ایشان کما هو حقّه

مترنم نگردیده به همین قدر اکتفا نمود و بخاطر رسید که اگر کلك سخن گذار ۲۰

بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن اطوار و بیان اسباب و اموال آن سلسله

مبالغه کند شاید که مردم عیبجو بنا بر نسبت مذکور به خود ستایی حمل نمایند

[۱۸۹ الف] و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف^۲ دانسته زبان اعتراض گشایند.

بیان مجملی از احوال سادات نور بخش

- مؤلف تاریخ افادات ایاب «حبیب السیر» مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که سید جعفر ولد اکبر سید محمود نور بخش بود و به لطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت. در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالی مقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آن جناب هر ساله مبلغ پنج هزار دینار کپکی و دوست خروار غله مقرر ساختند. سید جعفر از غایت علوهمت سر بدان مبلغ و مقدار فرود نیاورد و در خشم شده عزیمت دیار عربستان کرد. این مطلع از منظومات اوست که، بیت:
- ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد تشنه را آب زلال خضر از ییاد برد
- ۱۰ شاه قاسم نور بخش نیز ولد ارشد حضرت ولایت پناه سید محمود نور بخش و برادر خردتر سید جعفر بود. لوامع انوار شمایل نبوی از [۸۹ب] ناصیه حالش ظاهر، و لوایح آثار فضائل مآب مرتضوی از جمال با کمالش با هر؛ مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت و ارشاد، و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد. و آن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق به خراسان تشریف آورده، آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کجیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت می نمود. بعد از مدتی بر وفق حدیث «حب الوطن من الایمان» به صوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر ساکنان آن حدود تافت. و چون شاه دین پناه و
- ۲۰ خاقان عالیجاه ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل صفوی لوای کشور گشایی برافراخت آن جناب را کماینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده [۹۰الف] از سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به مزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال

اوقات خجسته ساعات می گذرانید، تا وقتی که ندای «یا ایتهالنفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. و نبیره پسرى آن جناب **شاه قوام** - **الدین بن شاه شمس الدین** قایم مقام جدبزرگوار گشته به احیاء سنن سنیة آباء عظام قیام نمود. و او به صفت علوهمت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار صغار و کبار می گشاد. و چون نوبت آن جناب در گذشت **شاه** ۵ **بهاءالدوله** بر مسند ارشاد نشست و آن سید ستوده خصال فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بودو بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی می نمود و همواره [۹۰هـ] اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات مصروف می داشت و در تتبع سنن سنیة آباء عظام خویش کوشیده نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر ارباب دین و دولت می نگاشت. و آن جناب در اواخر ایام زندگانی ۱۰ **خاقان منصور سلطان حسین میرزا** از جانب عراق بدارالسلطنه هراة تشریف داده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود. و چون خاقان منصور وفات یافت شاه بهاءالدوله به صوب عراق و آذربایجان شتافته در سلك ملازمان بارگاه عالم - پناه شاهنشاه کیوان بارگاه ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان منتظم گشت و بعد ازدو ۱۵ سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود به حسب اقتضاء قضا مؤاخذ شده در گذشت.

شاه صفی برادرشاه قوام الدین نوربخشی بود. بسیار درویش نهاد و فانی مشرب بود. بقدر در تحصیل علوم سعی کرده بود. بشرف طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول و ائمه دین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مشرف شد. این رباعی از آن جناب است:

۲۰

هر گزدل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی بدست آر صفی
سر رشته همین است نگهدار صفی ز هزار صفی هزار زنهار صفی

ایضاً له .

خوش آن روزی که دشنام من بدنام می دادی

دعا هر چند می کردم مرا دشنام می دادی

وله :

ای عقل کجا ما سر و سودای تو داریم

دیوانه عشقیم چه پروای تو داریم

شاه قاسم نوربخش : مؤلف « تاریخ عالم آرا » [۹۱ الف] مسطور گردانیده

که شاه قاسم از احفاد کرام قدوة السالکین سید محمود نوربخش است که بعضی

اوقات در قصبه طرشت ری مسکن داشت و آثار نجابت و بزرگی و علو شان از ناصیه

احوالش نمایان و اطوار ز کیهانش مذکور السنه و افواه عالمیان، و آن جناب در درگاه

معلى بوده منظور نظر کیمیا اثر خاقان بلند مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان

بود و پیوسته مرجع مریدان سلسله علیه نوربخشیه می بود و در ولایت ری و شهریار

ضیاع و مزارع مرغوب بی شمار داشت .

سعادت پناهی **شاه حسام الدین نوربخش** از سادات عالیات نوربخش بود و

به اصابت رای و کمال عقل و نیکوخواهی خلائق از ابنای زمان امتیازی تمام داشت

و در طلب سروری و علو همت و حید زمان خود بود . و آن جناب را ولد رشیدی

بود **میرزا محمد تقی** نام بشرف ذات و حسن صفات [۹۱ ب] و وفور خلق موسوم و

معروف، و نسبت مصاهرت با مرحمت و غفران پناه میرزا عباس قلی بیک بایندری

داشت . مدتها در نهایت عزت و اعتبار با حضرات اکابر و اشراف صحبت نموده در

سنه خمس و ستین و الف به تیولداری بعضی از مجال خطه یزد که به تیول عالیجاه

ناظر بیوتات بود قیام نموده مدت دوسه سال در آن شغل اشتغال داشت . و پس از

چند سال که از مهم مزبور دستش کوتاه بود در دارالسلطنه اصفهان متوجه ریاض

قدس گردید . و از آن جناب غفران پناه دو پسر ماند : **مهر میرزا شاه حسام الدین**

که با شرف نسب و وفور حسب به صدق گفتار و حسن کردار و زیور عقل آراسته و حال تحریر این رساله در «محلّه مسعودیه» اهرستان به منزلی که آباء عظام و اجداد کرامش عمارت نموده اند به رفاه حال و فارغ البال روزگار به شادکامی میگذرانند. و کهتر **میرزا شاه ناصر** که در عنفوان شباب و اوان جوانی [۹۲الف] چراغ عمرش مرده گل حیاتش پژمرده گردید و به منزهات آن جهانی شتافت.

حضرت عالی نسب گرامی حسب گوهر چمن سعادت و بزرگواری سلاله سلسله امامزاده عریضی میرزا محمد رفیع الحسینی

آن خلف دودمان مرتضوی در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق سادات ذوی المعالی امتیاز دارد، و صغار و کبار آن دیار به علو شان و سمو مکان آباء و اجداد عظام آن و الامقام اقرار و اعتراف دارند. پدر فرخنده اختر آن قدوة اولاد خیر البشر **امیر وجیه الدین^۱ فضل الله** است، و آن ثمره نخیل سیادت فرع اصل اصیل **امیر صفی الدین محمد** بود. و آن ستوده خصایل متصف به اوصاف ملکیتی و متخلق به اخلاق قدسی نژادان بشری بوده بل فرشته ای بود به صورت آدمی. ذکر ثروت و مکنت آن ملکیت بر زبانهای خاص و عام دایرو از آثار و ابنیه و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر، **شهر:**

[۹۲ب] از نقش، و نگار درو دیوار شکسته

آثار پدیدست صناید عجم را

و الحال حضرت **میرزا رفیع الدین محمد** از معارف و اعیان خطه بهشت نمای یزد و صاحب تجمل و مکنت است و نسبت مواصلت به قدوة السادات و النجبا **امیر سید محمد** مستوفی کل موقوفات ممالک محروسه که از جمله سادات امامی دار السلطنه اصفهان و از اولاد امجاد امامزاده واجب الاحترام **زین العابدین علیه السلام** است درست نموده و سید مستغنی الاوصاف منظور نظر کیمیا اثر سید سلاطین جهان و

سند خواقین دوران زببندۀ تاج و تخت کیانی وارث مرتبۀ سلیمانی ، شعر:

خدایگان جهان شهریار دریا دل

پناه ملت و راعی خلق و نصرت دین

گردیده در سلك نقباء با حشمت و در زمرۀ مقربان با رفعت انتظام دارد .
 ۵ خلاصۀ کلام آنکه میرزا رفیع الدین محمد در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تام
 به آباء کرام و اسلاف عظام نموده به حسن خلق [۹۳ الف] و درویش نهادی و سخاوت
 و سماحت و پاکیزه وصفی از اکفا و اقران منفرد و ممتاز و پیوسته خوان احسان
 بر روی خاص و عام گشوده خلائق از نعمت الوانش التذاز می یابند. و آن قدوۀ اولاد
 خیر البریه در بدایت حال و عنفوان شباب به مقتضای تقدیر قضا و به حسب سر -
 نوشت به جانب هندوستان توجه نمود . سلاطین آن دیار مقدم عزیزش را مغتنم دانسته
 ۱۰ التتمات بی نهایت نمودند و طریق احترام مسلوک داشته دقیقه ای از دقایق فتوت
 فرو گذاشت نکردند . معذک به مقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا
 کرده متوجه دیار خود گشت . ناگاه پرتوی از انوار عنایت رب الارباب بروجنات
 احوال خیر مآل آن سرو گلزار^۱ سید ثقلین قره العین^۲ خواجۀ کونین تافته
 ۱۵ گزاردن^۳ حج اسلام و دریافت سعادت زیارت روضۀ [۹۳ ب] مطهره سیدانام در خاطرش
 خطور کرد ، مثنوی :

روزی ازین پیش به عهد شباب	در دلش افتاد یکی اضطراب
مرغ دلش سوی حرم ساز کرد	بال بهم بر زد و پرواز کرد
شوق حرم در دل او جوش زد	کو کبۀ عشق ره هوش زد
من ز جفای فلک [و] چرخ پیر	مانده به صحرای جدائی اسیر
هر که جدا ماندز کوی حبیب	در همه جاهست اسیر و غریب
غمزده و بی سر و سامان بود	وز الم هجر پریشان بود

۱- اصل : گزار ۲- اصل : قرت العین ۳- اصل : گزاردن

بهر خدا مطرب عاشق نواز راست کن آهنگ نوای حجاز
پیر و جوان از عرب و از عجم بادیه پیما به هوای حرم
راه روان را به زمان چنین پای نیاید ز فرح بر زمین

و پس از توجه به حجاز و یثرب و دریافت سعادت دارین عنان عزیمت به صوب

دیار خود تافت . بر اذکیا پوشیده نماند که اخلاق زکیه و اوصاف مرضیه آن جناب
نه در آن مرتبه است که قلم زبان شکسته و دوات زبان بسته پیرامون تحریر و تقریر
آن تواند گشت . [۹۴ الف] لاجرم درین مقام بر همین مقدار اختصار افتاد و طوطی
شیرین گفتار بنان به اوصاف احوال خلف امجد آن سلاله خاندان مرتضوی و ذکر
باغات بهشت بنیادش مترنم گردید .

۱۰ بدان ای عزیز که بخشنده بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از
عهد خردی آثار سعادت دوجہانی در ناصیه احوالش هویدا و کوکب میمنت فرجام
دولت از جبین خجسته سیمایش در نظر ارباب بینش پیدا ، شعر :

بالای سرش ز هوشمندی می تافت ستاره بلندی

کرامت فرموده موسوم به **میرزا محمد غنی** و بی شایبه تکلف و استعارات
منشیا نه آن دوحه چمن مصطفوی به واسطه توفیق ابدی از مبادی ایام صبی اوقات
۱۵ خجسته ساعات را به تحصیل فضایل و کمالات مصروف داشته در اندک زمانی [۹۴ ب]
سرآمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهره تمام یافت و در خط ثلث و نسخ
و رقاع رایت خوش نویسی افراخت . و بکسب و فوز مکارم اخلاق و محاسن آداب
همواره با ارباب دانش و حال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیر و احترام هر
یک بجای می آورد .

۲۰

چون کمیت خوش رفتار قلم در عرض احوال زبده آل مرتضوی و خلف
امجدش از رفتار باز ایستاد طوطی خوش گفتار بنان بد کر باغات و منازل جنت-
آسای اولاد مصطفوی بترنم در آمده صفت هر یک به مسامع دور و نزدیک می رساند
که بعد از آنکه میرزا رفیع الدین محمد از سفر هند مراجعت به وطن مألوف نموده

بر مسند عز و تمکین قرار گرفت فی سنة احدى و سبعین و الف هجریه معمار همت بلند نهمتش به ساختن عمارات رغبت نمود . مهندسان هنر ورو معماران مهارت گستر در ساحت باغ به «محلۀ گرمسیر» [۹۵ الف] تفت قهستان حسب الاشاره طرح عمارات را بکلك بصارت بر لوح مهارت کشیده پس از عز قبول خدام بانی بجدی از حد ۵ بیرون و سعی از اندازه افزون روز و شب بکار اشتغال نمودند تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعی در نزهت غیرت قصور خورنق^۱ گشت . و در پیش عمارت حوضی ساخته آب گرمسیر جاری گردید . آنگاه باغبانان و دهقانان توانای دانا که ابواب بصارتی شامل و مهارتی کامل داشتند چنانچه هر چوب خشک که در زمین نشانیدندی مانند نهالی به کمال رسیده میوه تازه بار ۱۰ آوردی و پای برهنه بر هر خاک که نهادندی بی آنکه تخم فشانند سبز گردیدی، شهر :

باغ ازو گشته تازه و شاداب زرع را منتظم ازو اسباب

اطراف و جوانب باغ را بدرختان سایه گستر و نهالهای ثمر پرور و گلپای رنگارنگ آرایش دادند چنانچه در اندک روز آن منزل نزهت قرین در صفا و لطافت رشک فلک اخضر و فردوس برین گردید . زمینش چون گیسوی ماه رویان دلاویز و مانند ۱۵ چهره دلگشایان طرب انگیز ، خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضمهر و حیات آب خضر در هوای صفایش مخمر ، نظم :

[۹۵ ب] چو در تو صیف و صفش نغمه راند

دگر مطرب بجز شهری نخواند

به وصف میوه اش چون سر کنم حرف

سخن در نکته شیرین شود صرف ۲۰

خورد آب نزاکت سیب این باغ

گل رعنا ز رنگ و بوی او داغ

بهش چون ناقه زان پوشیده پشمین

که شد از فیض بویش سیب مشکین

و ایضاً آن دوحه چمن رسالت درسنه اثنی وثمانین بعد الف در «محلّه مصلی»
به منزلی که محل سکناش بود دیوانخانه مرغوب طرح انداخته عمارتی به تکلف
ترتیب نمود. ککک دبیر بلاغت آثار خواجه محمد صفی که سرآمد سخنوران خطه
یزد است این مصرع تاریخ بر الواح روزگار ثبت ساخت ، مصرع :
ازین رفیع بناشان آسمان افزود.

حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت افتخار آل سید الورا

خلف دودمان آل عبا میرزا محمد کاظم

۱۰ [۹۶ الف] آن زبده گزیدگان «ویطهر کم تطهیراً» از طرف والد نامور سلاله

دودمان رسالت و اختر نوربخش برج ولایت است ، نظم :

ز خویش فایح آثار سعادت ز رویش لایح انوار سیادت

علو قدر او برتر ز افلاک ز علمش گشته حیران عقل و ادراک

و از جانب ام جد نسب شریفش به سلسله طاوس ریاض ارشاد ، عندلیب حدایق

۱۵ رشاد ، مؤمل الاولیاء و الاقطاب ، مطلع انوار الهدی سلطان شیخ تقی الدین دادامحمد

علیه الرحمة والغفران می پیوندند . و آن شکوفه گلزار مرتضوی به سمات حمیده

وصفات پسندیده اتصاف دارد و پیوسته تخم هدایت و ارشاد در زمین قلوب سالکان

مسالك اسلامى می کارد ، شعر :

قرّة العین مرتضی و بتول ذات او مظهر صفات رسول

۲۰ علو قدر آن ستوده مآثر نه در آن مرتبه است که قلم دو زبان با همه بسیار

گوئی شرح آن را تقریر تواند کرد ، و سمو مکان آن قدوه اصحاب دانش نه در آن

مثابه است [۹۶ ب] که زبان بنان زبان بیان تواند گشاد . ظاهر فرخنده مآثرش

مظہر انواع فضل و کمال [و] باطن خجسته میامش مہبط انوار دانش و افضال شعر :

گل گلشن خاتم الانبیا چراغ شبستان آل عبا

رخش آفتاب سپہر جلال قدش سرو گلزار فضل و کمال

در سنہ ثمان و سبعین و الف دست عنایت بخشندہ بی منت زہام اختیار تولیت
 ۵ سرکار حضرت ولایت پناہ کرامت دستگاہ سلطان شیوخ ایام ، مظہر سر ملک علام
 سلطان شیخ تقی الدین دادا محمد بحسب ارث شرعی بہ کف کفایت آن سید فرشتہ
 خصال نہاد . لاجرم از دارالسلطنہ اصفہان کہ مدتہا توطن نمودہ بہ افادہ و استفادہ
 علوم دینی قیام داشت بہ خطہ یزد کہ مسکن آباء عظامش بود تشریف دادہ بہ «محلہ
 اہرستان» جنت نشان در باغی کہ معمار ہمت عالی نہمتش عمارت نمودہ بود رحل
 ۱۰ اقامت گسترد و خوان خلق و احسان بر روی روزگار فروماندگان و مشتاقان [۹۷
 الف] گشادہ زنگ زدای دل متقیان می گردد . و در اوایل سنہ تسع و سبعین بعد
 الف نسیم عنایت بی غایت حضرت سبحانی در اهتزاز آمدہ از مطلع مراد کو کب
 سعادت اثر بلکہ آفتاب نور گستر از افق سیادت طلوع نمود اعنی شکوفہ باغ
 مرتضوی میرزا جمال الدین محمد در ساعتی محمود بہ طالعی مسعود از کتم عدم قدم
 ۱۵ بہ عرصہ عالم نہاد و جہان بین ولد بزرگوار بہ جمال قرۃ العین روشنائی یافت .
 امیدواری بہ کرم باری عز اسمہ آنکہ آن سلالہ اولاد سید المرسلین مقرون بہ حصول
 امانی و آمال در غایت رفاه حال روزگار خجستہ آثار گذراند و فرزند سعادت مندش
 در خدمتش بر مدارج علیا ترقی نماید . بمنہ و کرمہ ۱ .

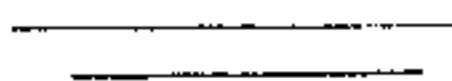


۲۰ [۹۸ الف] بر ضمیر منیر منیر آفتاب اشراق ناظران این اوراق روشن و
 ہویدا باشد کہ چون لالی احوال خیر مآل سادات عالیات کہ نیر سعادت ازلی
 از روزن عنایت الہی بہ ساحت حال ایشان تافتہ است در رشتہ بیسان سمت

۱- صفحہ ۹۸ الف بہ همین جا ختم می شود . صفحہ ۹۸ ب سفید است . دنبالہ مطلب بہ
 صفحہ ۹۸ الف اتصال می یابد .

انتظام یافت، اکنون بنا بر وعده‌ای که کرده پرتو اهتمام بروقایع احوال
وزرای عالی مقام می‌تابد و بلبل خامه مجملی از سرگذشت آن طبقه رفیعه را
بیان می‌نماید، شعر:

کنون تاچه‌داری پیار ای خرد که گوش نیوشیده زو بر خورد
سخن ماند اندر جهان یادگار سخن را چنین خوار مایه مدار



[۹۸ب] مجلس دویم از مقاله اولی

من مجلد سیوم

در ذکر حکام کرام و وزرای عالی مقام

ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور
هرگز نشود کسی به افسر سرور تا دست عنایتت نیاید بر سر
حمداً کثیراً مبارکاً للملك القدوس السلام و صلوة و افره كاملة علی
محمد المبعوث خیر الانام ، شعر :

ای فرق ترا تاج لعمرک زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر
بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر بر بسته کمر به خدمتت هفت اختر
و تحية طيبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام مظهر العجايب ومظهر
الغرايب .

شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف
دری که جز او نبوده در هیچ سدف یعنی که امیر نحل و سلطان نجف

۱۵ سلام الله المہیمن العلام علیہ وآلہ و علیہم الی یوم القیام .



اما بعد برضا میر مالکان همالک عقل و دانایی و خواطر سالکان مسالک فضل
و بینایی در نقاب ارتباب مستور نخواهد بود که طایفه ای از شہسواران مضمار انشا
و بلاغت و مسند نشینان اورنگ انشا و فصاحت که در ملک سخن رانی جولان
نموده اند و به نیزه خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوش خرام خامه

- درمیدان [۹۹الف] بیان احوال وزرای عطار در مقام به احسن عبارات و ایمن استعارات بر منصفه عرض نهاده اند و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشئات غرابت آثار در دقت معانی و سلامت الفاظ به مرتبه ایست که نواسازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامه تیز دغیر بر صفحه زرافشان مهر منیر حالات کاینات تحریر می نماید و دست تقدیر صانع قدیر اوزاق لاجوردی سپهر مستدیر
- ۵ بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزاء تالیفدا به مثل آن خط مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار عرایس تصنیف را به جبین زلفی عنبر آگین مزین نگردانیده، سیما کتاب بدیع آثار «دستورالوزرا» که عبارات مرغوبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزای آمده و استعارات رنگینش مانند
- ۱۰ عناب نوش لبان حور لقا دلگشای گشته، سوادش را که به حقیقت کحل الجواهر معانیست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غره صبح شادمانی است بر سواد چشم جهان بین [۹۹ب] توان نهاد، **مثنوی** :

سوادش نوربخش دیده حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو صبح زندگانی
۱۵ چو زلف مهوشان نثرش دلاویز چو لعل دلبران نظمش شکر ریز

- بنا برین فقیر قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه بر خود جزم نموده بود که در مقام تحریر احوال آن طایفه جلیل المرتبه در نیاید و مطالعه اوصاف ایشان را بآن کتاب افادت ایاب و سایر کتب حواله نماید. عزیزی ازین اراده اطلاع یافته زبان سرزنش گشاده گفت که ای نادان دون همت هر چند که بزرگان فرموده اند
- ۲۰ که هیچ عاقل خرف را در برابر درمکنون ننهد و نقد مغشوش در جنب طلای تمام عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صراف عقل دراهم ناسره برنگیرد، باری به لطف الهی واثق بوده و به فیض فضل نامتناهی امیدواری داشته طایر همت در هوای ادای این حکایت به پرواز در آور و سلك سخن را از یکدیگر

انفصال مده که بزرگان گفته‌اند ، **نظم** :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

چون اطاعتش بر خود لازم می دانستم سخنش را رد نفرموده انگشت قبول بر دیده گذاشتم و کمیت خوش نژاد قلم در عرض این حکایت به جولان در آوردم ، امید به کرم مالک الملک متعال آنکه توفیق رفیق گردد تا احوال جمعی از حکام و وزرا که از کتب متقدمین و از السنه و افواه معلوم این ذره بی مقدار گشته و نسبت به سیاق این اوراق دارد مبین گردد ، والتوفیق من الله الودود .

گفتار در ذکر احوال [۱۰۰ الف] خطیر الملک ابو منصور یزدی

جناب وزارت پناه از حلیه فضایل نفسانی و کمالات انسانی عاری و عاطل و از تدبیر مملکت و ترتیب امور دولت به غایت غافل و ذاهل بود . اما به سبب حسن طالع و مساعدت بخت مدت چهل و پنج سال در دودمان سلاطین صاحب تمکین منصب انشا با اشراف و استیفاء ممالک بوی متعلی بود . و در زمان سلطان محمود بن محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی به رتبه رفیع الشأن وزارت اعظم رسیده پای بر ذروه کمال استقلال نهاد ، **مصرع** :

جوی طالع ز خروار هنر به

در «جامع التواریخ» مذکورست که آن وزیر بی نظیر در ایام وزارت روزی در دارالسلام بغداد بر اسب مراد سوار گشته با بسیاری از فضلالی روزگار و اکابر نامدار براهی می رفت . در آن اثنا از خواجه ابوالعلا که در سلك صنایع افاضل عالم انتظام داشت پرسید که لواطه رسم قدیم است یا نو پیدا شده . خواجه جواب داد که رسم قدیمست و قوم لوط پیغمبر علیه السلام [ب ۱۰۰] مرتکب این امر شنیع می شده‌اند . وزیر دانا باز سؤال کرد که لوط پیشتر بوده یا پیغمبر علیه السلام . خواجه ابوالعلا گفت الله الله ! ایدالله الوزير ! پیغمبر ما خاتم النبیین است .

وزیر گفت حق سبحانه و تعالی درباره امت لوط چه فرموده؟ خواجه این آیه بر زبان آورد: «اتا تون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون».

یعنی نادان کسانی که مرتکب امر لوط می شوند. خطیر الملك گفت این سهل وعید و تهدیدی است. القصة این گفت و گو در میان اهل دانش اشتهار یافته بسمع پادشاه رسید. سلطان محمود که بر دانش وزیر اطلاع یافت رقم عزل بر صفحه حالش کشید. وزیر بی قابلیت در آرزوی منصب وزارت در گذشت.

گفتار در بیان احوال قدوة اصحاب قلم و ملاذ ارباب قدم

خواجه شمس الدین محمد جوینی

در زمان تسلط و استیلای هلاکوخان بر ولایات ایران منصب وزارت من حیث الاستقلال تعلق به خواجه مومی الیه گرفت و ایالت دارالسلام بغداد به برادر او خواجه علاءالدین عطاءالملک که «تاریخ [۱۰۱ الف] جهانگشا» تصنیف اوست سمت انتساب یافت.

و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده حاویان کمالات نفسانی عبدالملک جوینی است. و اباعن جد متعهد مناصب بلند و متقلد ایالت ارجمند بوده. جد نامدارش که ایضاً شمس الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود. پدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت. و چون هلاکوخان منصب وزارت را به خواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهورست به صاحب دیوان تفویض نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلائق بر گشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق در کار سلطنت به نوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش را بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین مبین و تقویت شرع سید المرسلین کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت

اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظه‌ای [۱۰۱ ب] فارغ نشست . و چون هلاکوخان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت در باره وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال تعیین نمود و آن طایفه را به افتتاح ابواب صلوات و صدقات بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مأمور گردانید . لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچه آمال اعالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شکفته گردید و امتیاز افاضل از اراذل^۱ و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهرست، و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش پایه قدر فضلا و علما از ذروه برجیس در گذشت . و چون ایالت دارالسلام بغداد به برادر عالی گهر خواجه شمس‌الدین محمد خواجه عطاءالملک قریافت خدمتش در اندک زمانی به معماری عدل و احسان آن بلده را که درغایت ویرانی بود به نهایت معموری رسانید و خاطر سکان آن سرزمین را از نعیم و ناز خرم و شادمان ساخت و در سرزمین نجف اشرف نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار احمر صرف نمود و آب فرات را در حوالی [۱۰۲ الف] مشهد مقدس معلى حضرت اسدالله الغالب امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه جاری فرموده به مسجد کوفه برد و آن مسجد مبارک را تعمیر فرموده سقاخانه و پایاب ساخت .

و چون آب بر روی ملک و مملکت آورد آبروی سلاطین ما تقدم و خلفای زمان سابق را که درین آرزو خزاین عالم بیاد داده بودند و اموال جهان باین هوس صرف کرده برخاک تأسف و تلهف ریخت .

و قبر مسلم عقیل که در جنب مسجد کوفه است عمارت فرمود و گنبدی نیز بر بالای قبرهانی ابن عروه ساخت و در سر من رای مقام حضرت صاحب الزمان علیه السلام را عمارت نمود و همچنین در عسکرین علیه صلوات الله الملك الكونین^۲ عمارات عالی بنا فرموده به اتمام آنها موفق گردید .

پسران خواجه شمس‌الدین محمد، خواجه بهاء‌الدین محمد و خواجه شرف‌الدین

هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش می کردند. اما خواجه شرف‌الدین هارون بر برادر سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش مفتخر شد و علم موسیقی از استاد صفی‌الدین عبدالؤمن تعلیم گرفت و آن جناب «رساله شرفیه» بنام نامی او تألیف کرد.

ذکر حکومت خواجه بهاء‌الدین محمد در مملکت اصفهان

در زمان اباقاخان خواجه بهاء‌الدین محمد ولد صاحب دیوان خواجه شمس‌الدین محمد جوینی والی ولایت اصفهان و حاکم تومانات عراق گردید. چون در آن خطه رایت حکومت برافراشت و طبایع اجلاف آن ولایت را بر ارتکاب فتنه و آشوب مایل یافت [۱۰۲ ب] بنا بر آن ابواب عفو و اغماض به یکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلها را به تجمیل بار گران بشکست. اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا به جریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها بر باد داده مال و جان مسلمانان را هباء^۱ منشورا گردانیدی. ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب يك لحظه بر بستر استراحت می‌غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان ولرزان بودند که آیا امروز از چنبر قهر او به چه تدبیر نجات توان یافت و باد شرار خشم آتشبارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت. رنود^۲ و او باش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی‌توانست نمود در اندک زمان چنان مطیع [و] منقادش گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود. ارباب دهقنت و فلاحت اسباب حرث و زراعت را در صحرا به و کیل بطش و مهابت او می‌سپردند و اگر عیاری فی‌المثل چیزی از آن در جوف لیل بخانه در آوردی روز دیگر زرع حیات او بداس امل مومات محصور^۳ گشتی و همچنین محافظت محلات و اسواق را بر رؤسا و ملازمان مفوض گردانیدی و دکانداران به موجب فرمان

۱ - اصل: منصورا ۲ - اصل: ربود ۳ - اصل: محصور

شبها ابواب دكا كین را [۱۰۳ الف] باز گذاشته به خانه های خود می رفتند و هیچکس را یارای آن نبود که از مأكولات و ملبوسات چیزی تصرف کند. گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهای آن همانجا بگذاشت. روز دیگر که قرص خورشید از تنور افق بر آمد خباز به دکان خویش معاودت نمود، بهای قرص نافر وخته دو درم سیم که بر مبلغ آن زیاده بود دید. و چون یارای اخفا نداشت مانند سیماب در اضطراب آمده بدر گاه شتافت و صورت حال بعرض رسانید، همان ساعت حسب اشاره عسس از در همان دکان مصلوب گردید.

نقل است که خواجه بهاءالدین محمد غلامی داشت نیکی نام که نیک محرم اسرارش بود. او را فرمود که گرد شهر برو و تفحص احوال محافظان محلات و اسواق نموده چیزی تحقیق نمای. نیکی بعد از شرایط تفحص و احتیاط باز آمده به عرض رسانید که فلان کس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان عزمش از شرفات حصار حزم اطراف و جوانب اسواق و محلات ملاحظه می نمود، و فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت. اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده عملة حواس [۱۰۳ ب] ظاهری او را از اعمال معهود معزول گردانیده و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود. روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از عیون اعیان زمان غیبت نمودند شحنة قهر خواجه بهاءالدین محمد اشارت فرمود تا هر يك از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند. شخصی از ندما پرسید که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عذاب شدند این عزیز که کما ینبغی به لوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام یافت؟ خواجه در جواب فرمود که مؤاخذه این شخص به جهت آنست که نیکی را که در تاریکی شب دزدیده بسر وقتش رسید نگرفت و تحقیق نکرد که در این وقت به چه سبب از خانه بیرون آمده ای؟

آورده اند که روزی خواجه بهاءالدین محمد با ابهت و حشمتی که سلاطین

روزگار در آرزوی آن بودند به راهی می گذشت. شخصی در زینت و تجمل او چنانچه عادت عوام است نظر کردن گرفت. خواجه بهاءالدین به جانب آن بیچاره ملتفت شده او را پیش خود طلب کرد و پرسید که در چه نظر می کسردی؟ آن بی گناه از غایت دهشت مجال تکلم نداشت. خواجه نازنین [۱۰۴ الف] از سرخشم و کین فرمود تا جهانبین او را بسرکارد از حدقه بیرون کشیدند. بالجمله چون سیاست و عقوبت و خونریزش خواجه بهاءالدین محمد از حد اعتدال متجاوز گشت و به عرض خواجه شمس الدین محمد رسید از روی شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته ولد امجد را از کثرت قتل و سیاست منع فرمود [و] وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را باز نمود. اما او اصلاً متنبه نگشت، مصرع:

۱۰ پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را

آخر الامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی در پیوست و عروض امراض متضاده صولت و قوت غضبی خواجه بهاءالدین را درهم شکست و هنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود، **قطعه:**

۱۵ فغان ز آفت این رنج ساز راحت سوز

فغان ز گردش این جان شکار جورپرست

که صورتی که به عمری نگاشت خودبسترد

که گوهری که به سی سال سفت خود بشکست

چون خبر وفات خواجه بهاءالدین محمد به سمع صاحب دیوان رسید

۲۰ [۱۰۴ ب] در فراق قره العین خویش محزون شده این رباعی در سلك نظم کشید،
رباعی:

فرزند محمد ای فلک هندویت بازار زمانه را بهایک مویت

توپشت پدر بودی، از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی بتان بی رویت

در روضه الصفا مسطورست که خواجه بهاءالدین **مهر** چند در شیوه سیاست و

عقوبت سعی تمام و مبالغه مالا کلام داشت به اضعاف آن در طریق جود و سخاوت
 اهتمام فرموده هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه‌ای نامرعی نمی گذاشت .
 اوقات خود را به چند قسم منقسم ساخته بود : از صبح تا چاشت گاه در صفة بار
 نشستی، آنگاه با طایفه‌ای از اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی، و
 بعد از پیشین ساعتی با افاضل ندما به تجرع اقداح ارغوانی مستأنس بودی ، و
 در هیچوقت از سرانجام مهمات ملك و مال و استكشاف احوال رعایا و برایا
 تغافل نمودی .

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی
 باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین
 محمد بحدود و بال

[۱۰۵ الف] در گلشن سپهر بد مهر گل دولت بدست که افتاد که از عقب خار
 ناکامی در پایش نشکست ، و در عشرتخانه عالم پر بهانه پیمانۀ اقبال بکام که رسید
 که از درد سر خمار دلش نخست ، مثنوی :

سر سبز نگشت بوستانی	کازار نیافت از خزانی
سروی بچمن نخاست از جای	کاخر تبری نخورد بر پای
هر ناز زمانه را نیازست	هر شمع مراد را گدازست
در دهر کجاست صبحگاهی	کش نیست زپی شب سیاهی

مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین
 محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکوخان و اباقاخان چند
 سال در کمال استقلال به سرانجام امور ملك و مال ممالك ایلخانی قیام نمود بعد
 از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه
 و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار برادرش خواجه
 عطاء الملک بر گشود .

- تفصیل این اجمال آنکه خواجه مجدالملک ولسد خواجه صفی‌الدین ابوالمکارم بود و در سلك وزیرزادگان یزد انتظام داشت. بعد از پدر وزیر به استقلال اتابک یوسف شاه والی ولایت [۱۰۵ب] یزد گردید. بعد از روزی چند به سببی از اسباب اتابک یوسف شاه رنجیده متوجه اصفهان گشت و ملازمت خواجه بهاء‌الدین محمد اختیار کرد و چون او را نازک مزاج و تند خوی یافت به خدمت صاحب سعید خواجه شمس‌الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرد. مجدالملک کمابینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد. اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شده نقد اعتماد و خلوص اعتماد وزیر نیکو نهاد نسبت به مجدالملک مغشوش گشت و به فساد انجامید. مجدالملک شفا انگیزته عرضه داشت‌های ۱۰ نیازمندان ارسال داشت تا بار دیگر خواجه عالی گهر او را منظور نظر اشفاق گرداند، لیکن بجایی نرسید و قربن یأس و حرمان روزگار می گذرانید و نزد امرا تردد نموده اساس معرفت مستحکم می ساخت.
- در اثنای آن اوقات روزی مجدالدین اثیر که نایب خواجه عطاء‌الملک بود به تقریبی شمه‌ای از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار به بعضی [۱۰۶الف] ۱۵ از منشیان خود می گفت. مجدالملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرد و به وسیله یکی از معتبران به عرض اباقاخان رسانید که مجدالدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوان است بنا بر اشارت واستصواب اخوین با مصریان زبان بکی دارد و پیوسته در مجالس زبان به مدح سلطان مصر می گشاید. از استماع این حدیث نایره خشم اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر را گرفته در شکنجه ۲۰ کشیدند و او را ایذاء بسیار نمودند تا به مدعای مجدالملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجدالدین مقرر نیامد. پادشاه او را به صاحب سعید سپرد و آن قضیه را مهمل گذاشت. جناب صاحبی چون لجاج و عناد مجدالملک را به این مثابه مشاهده فرمود در استمالت خاطر او کوشیده منشور حکومت سیواس

بنام او نوشت و چند بالش زر و براتی مبلغ دو هزار دینار به اسم او انعام فرمود .
 مجدالملک چون بر چنان حرکتی اقدام نموده بود به مجرد تملق و اکرام صاحب
 سعید خاطرش قرار نمی گرفت و بر جانب صاحب اعتماد نمی فرمود و انتظار فرصت
 کشیده با دشمنان جناب صاحبی دوستی [۱۰۶ ب] و محبت می ورزید تا در زمانی
 ۵ که اباقاخان متوجه خراسان گشته به قزوین رسید و پسرش ارغون خان به
 سعادت ملازمت پدر فایز^۱ گردید . مجدالملک به توسط یکی از مقربان در مجلس
 شاهزاده راه یافته به عرض رسانید که هر ساله آن مقدار مال که از مجموع ممالک
 محروسه به خزانه عامره می رسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوانست که برسبیل
 خیانت از اموال پادشاه به اسم خود خریده، معدک در کفران نعمت می کوشد و با
 ۱۰ ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد و برادرش عطاءالملک ملک بغداد را ملک
 خود تصور کرده و بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش مرتب
 داشته که در خزاین سلاطین مثل آن موجود نیست . اگر خان گیتی ستان بنده
 را برتبت تربیت سرافراز فرماید بر صاحب دیوان موجه و ثابت می سازم که قریب
 چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک به نام خود خریده و از نقود و جواهر و
 ۱۵ گله و رمه قرب دوهزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنا بر آنکه دانسته که
 من بر معایبش اطلاع یافته ام اینک منشور حکومت سیواس بنام من نوشته و چند
 [۱۰۷ الف] بالش زر و یک قطعه لعل و براتی به مبلغ دو هزار دینار حق السکوت
 به جهت من فرستاده و هر چند که سعی می کنم که این مقدمات به عرض پادشاه رسانم
 صورت نمی یابد و چون وسیله امرا و خواص این معنی میسر نمیشود هر گاه بر
 ۲۰ سر حرف می آیم صاحب دیوان رشوت فراوان از مال پادشاه به آن جماعت می دهد
 تا در کتمان آن بکوشند ، بنا بر آنکه شاهزاده بخلاف امرا مصلحت ولی نعمت را
 به رشوت نمی فروشد بخدمت توسل جسته عرض نمودم . و ارغون خان این سخنان
 پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی به عرض پدر رسانید . اباقاخان فرمود که

حالا به افشای این سر مبادرت منمای تا به هنگام فرصت شرط پرسش به جای آوریم.

در روضة الصفا مسطورست که چون مجدالملک از علم استیفا و سیاق و قوفی تمام داشت بر احوال ملک و مال مطلع گشته در شهر سنه ثمان و سبعین و ستمائه بوساطت بعضی از امرا بمجلس اعلی در آمد و نخستین تقریر که به عرض رسانید این بود که صاحب دیوان درین مدت که به شغل وزارت سرافراز است هرگز محصولات ممالکرا [۱۰۷ب] به راستی باز ننموده و تمامت ملک پادشاه را املاک خاصه خود ساخته و در هر طرفی دیوانی پرداخته. و همچنین داستانی در معایب خواجه عطاءالملک باز راندو گفت که خواجه بهاءالدین محمد پسر صاحب دیوان در مدت حکومت عراق بیرون از حقوق و واجبات مبلغ سیصد تومان مال از اعمال استخراج کرده و دیناری از آن واصل خزانه نشده و در ترتیب و تجهیز عسکر نصرت انما مصروف نگشته. هر چند گوهر تقریر مجدالملک در نظر عقل نقدی خریف می نمود چون تعلق به زر گرفته بود پادشاه آنرا بگوش هوش اصغانمود. و از گلزار سعادت نسیم عاطفت در وزیدن آمده اباقاخان او را نواخت و عاطفت زیاده از مطموع مجدالملک ارزانی داشت و بدست خود کاسه داشت و بدن او را ۱۵ به خلعت خاص اختصاص داد. و هم در آن مجلس پادشاه سخن ممالک می پرسید و مجدالملک به تقریر دلپذیر آنچه مسؤل [و] ال بود بادا رسانید و یرلیغ صادر شد که مشرف ممالک محروسه باشد و محاسبات چند ساله مفروغ گرداند و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس درهمم اومدخل ننماید. بالجمله مجدالملک [۱۰۸ الف] در یک لحظه که پرتو عنایت ایلخانی بر روی روزگارش افتاد رتبه اواز ۲۰ ثری به ثریا رسید، نظم:

مهرت به کدام ذره پیوست دمی

کان ذره به از هزار خورشید نشد

مجدالملک غلامان پریوش با جامه های زرکش بر اسپان تازی و باد پایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروه